

# چرا دهان فرخی یزدی را دوختند



تحقیق و تکرار از: محمد صدری طباطبائی

سال ۱۳۰۶ هجری قمری، در یزد زاده شد و پس از گذر از مراحل کودکی، در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در مدرسه «مرسلین» که متعلق به انگلیسی‌ها بود، ثبت‌نام کرد، اما روح سرکش و آزادیخواه وی، تاب رفتار خشن اولیاء کارگزاران مدرسه را نداشت، چرا که مدیران و گردانندگان آن را، معلمان و مبلغان سیاست‌های استعماری انگلستان تشکیل می‌دادند. فرخی، از همان اوآن کودکی و نوجوانی، سری پر شر و شور داشت و دایماً شاهنامه فردوسی و اشعار رزمی او را مطالعه می‌کرد و خود نیز، از همان نوجوانی در این زمینه طبع آزمایی می‌کرد و به مناسبت‌های گوناگون اشعاری می‌سرود. در همان ایام دانش‌آموزی، سخت‌گیری‌ها و زورگویی‌های مأموران انگلیسی مدرسه «مرسلین» را بهانه قرار داد، تا در نقد و ذم آنها، اشعاری به طنز و کنایه بسراید و بین هم‌سالان و هم‌کلاسی‌های خود به صورت نسخه‌های دستنویس توزیع کند. اما آنها که تاب تحمل شنیدن این طنزها را نداشتند، دستور اخراج او را از مدرسه صادر کردند.

در این زمان، فرخی هنوز نخستین ماه‌های ۱۶ سالگی خود را می‌گذراند مخصوصاً آن دوران، روزها و سال‌هایی بود که او به شدت در چنگال فقر و نداری و گرسنگی دست و پا می‌زد، و دقیقاً به همین سبب بود که برای امرار معاش خود ناچار شد به کارخانجات یزد روی آورد تا از راه اشتغال در مشاغل کارگری، هزینه معاش خود را تأمین کند.

## ● چرا دهان فرخی را دوختند؟!

در آن سال‌ها شاعران، طبق رسوم معمول زمان، اشعاری در مدح فرمانروایان و حاکمان زمان می‌سرودند تا از این راه، نه فقط به نان و نوبی برسند، که در حاشیه این «روزگذرانی» بتوانند نام و نشانی هم به دست آورند و کم‌کم به محافل انس و الفت «خان»ها و ثروتمندان و سرمایه‌داران راه پیدا کنند. اما، فرخی سواى آنها بود. او در خاک تبار کویر بزرگ شده بود که همین خاک داغ و سوزنده و شور، از او، جوانی فوق‌العاده، پرکار و مقاوم و سرسخت و در عین حال مبارز و عصیانگر ساخته بود؛ جوانی که به هیچ‌وجه نمی‌توانست زورگویی‌های حکام و داروغه‌ها و جیره‌خواران آنها را تحمل کند و به مدح و ثنائشان پردازد. پس به جای تملق و چاپلوسی زبان به نقد و نکوهش «ضیغم‌الدوله قشقایی» حاکم مستبد آن زمان یزد گشود.

وی در اشعار آن دوران خود، از حاکم مستبد وقت دعوت کرد تا به جانب مردم رنج‌دیده یزد روی آوزد، و دستگاه حکومتی خود را، به «خانه عدل و داد» تبدیل کند، تا مردم بتوانند آزادانه، مشکلات و گرفتاری‌ها و ناملایمات خودشان را با «حاکم» یزد در

میان بگذارند. اما، حاکم قلدر یزد نتوانست درخواست‌های او و همفکران دلیرش را که بیشترشان جوانان پر شور آن دوران یزد بودند، اجابت کند. پس دستور داد تا فرخی را به سیاه‌چال‌های زندان فرستادند و چندی بعد هم، برای آن که به «فرخی» و «فرخی‌ها» درسی از «ادب و نزاکت» بدهد، دستور داد سوزن و نخ آورند و به طور واقعی، لب‌های او را مثل درز لباس به هم دوختند و سپس ایادی حاکم در تمام شهر نیز جار زدند که هر کس علیه حاکم حرفی بزند، لب و دهانش با سوزن جوالدوز دوخته خواهد شد. آنها می‌خواستند فرخی دیگر نتواند از ظلم و جور دستگاه «سخن» بگوید و به افشاگری بپردازد. اما، دوستان و هواداران فرخی به پا خاستند و مسأله زندانی شدن لب و دوختنش را به تهران و آزادخواهان تهران گزارش دادند. و آنقدر این مسأله را پیگیری کردند و در پیرامونش سر و صدا راه انداختند، تا ماجرا به تریبون مجلس شورای ملی آن روز کشیده شد. اما وزیر کشور وقت، در پاسخ نمایندگان مجلس، این مسأله را انکار کرد و آن را کذب محض دانست، حال آن‌که همان زمان، فرخی با لب‌های زخمی در زندان بود!

## ● فرار از زندان...

سرانجام فرخی توانست از زندان بگریزد و در اواخر سال ۱۳۲۸ ه. ق. به تهران آید و به جهاد و مبارزه خود علیه حاکمیت استبدادی و استعمار حامی آن، شدت بخشید. مدتی بعد هم، در اوایل جنگ جهانی اول به عراق رفت تا شاید در آنجا بتوانند آزادانه‌تر افکار و اشعار انقلابی خودش را نشر دهد. اما در آنجا نیز مورد تعقیب انگلیسی‌ها قرار گرفت و در نتیجه ناچار شد تا از بغداد به کربلا و موصل برود و از بی‌راهه مجدداً خود را به ایران برساند. ولی در ایران هم او را راحت نگذاشتند و ترورست‌های قفقازی را به سوی فرستادند تا به ادیت و آزارش بپردازند و کار را به جایی رساندند که در خلوت شب هم چندبار به او شلیک کردند که شانس با او یاری کرد و جان سالم به در برد.

در همین روزها بود که قرارداد ننگین ۱۹۱۹ میلادی مردم را به جنبش و حرکت درآورده بود و فرخی هم که همیشه به عنوان سمبل مبارزه برای استقلال و آزادی شناخته شده بود، در آن هنگامه در صف مقدم جبهه مبارزان قرار گرفت و با ایراد نطق و خطابه در جلسات و اجتماعات و با سرودن اشعار ملی و میهنی به شور و هیجان مردم در این دوران سخت و ناگوار دامن زد. این بار هم سران و ایادی حاکمیت طساعت نیابردند و فرخی بار دیگر به دستور وثوق‌الدوله به زندان افتاد. اما، در زندان هم بی‌کار

یکی از شهدای راه آزادی قلم و بیان، روزنامه‌نگار و شاعر صاحب‌نام میرزا محمد منتخلص به «فرخی» و معروف به «فرخی یزدی» است که به

## دربدري و زندان همزاد فرخی یزدی بود

بهیچ وجه صلاحیت اشغال کرسی مقدس پارلمان را ندارند، فرقه‌یی نیز یافت می‌شود که هر لحظه با دماغ‌گوزی و ظاهری فریبنده تعرفه صلاحیت خویش را به ملت ارائه می‌دهند. به عقیده ما این دسته اخیر که می‌گویند مسؤولیت نوع را عهده‌دار می‌باشیم، بیشتر تقصیر کار به شمار می‌روند. بالاخره مظلوم ارتجاع و خردسریهای حکومت وقت، که مشیرالدوله و جیه‌المله در رأس آن قرار گرفته بود ما را مجبور نمود برای حفظ جان و قیام مسؤولیت وجدان و مصونیت اصول آزادی به تحصن توسل جوئیم. این نبرد و مبارزه بود که آمل تحصن در قبال آن با موفقیت مستجاب می‌گردید، ولی نتیجه معلوم نبود، زیرا در این محیط، هیچ اقدامی را نمی‌توان با شرط

مطالبی آمده است که گذشته از هر چیز، متون و انشاء روزنامه‌نویس آن دوران و روزگار را نیز آشکار می‌سازد:

«... همانطور که بشر در زندگی کوتاه خود به حوادث و موانع سخت و هولناک دچار می‌شود، هوسات انسانی و مخلوق فکر بشر نیز در حیات خود به لطمات و صدمات تصادف می‌نمایند، که اگر قدرت بنی آدم نبود، زوال آنها در مقابل تندباد حوادث مسلم و محقق بود. طوفان در ایام قلیل عمر خویش برای چهارمین دفعه، محاق توقیف را جایگاه شش ماه خود ساخت.

اگر قوانین مشروطیت، که با پارلمان کنونی فاقد وجود خارجی است، بقای حکومت نظامی را برای

نمی‌نشست و مخالفت شدید خود را به اشکال مختلف ابراز می‌داشت.

### ● طوفان آغازگر طوفان‌های سیاسی

در کودتای ۱۲۹۹ به رهبری سید ضیاءالدین طباطبایی و رضاخان میرپنج، دو سه ماهی در باغ سردار اعتماد مجوس شد و پس از استخلاص از این زندان بود که اولین شماره روزنامه انقلابی و پرسرو صدای خود را با نام «طوفان» در روز جمعه دوم ذیحجه مطابق با دوم سنبله ۱۳۰۰ شمسی در تهران منتشر کرد که مدیریت آن را هم موسوی زاده به عهده داشت.

فرخی «طوفان» را با سرلوحه‌ای به رنگ سرخ انقلابی و با شعار طرفداری از توده‌های رنجبر و زحمتکش و دهقانان و کارگران انتشار داد و به سبب مقالات تند و کوبنده‌یی در آن می‌نوشت، از همان اوایل انتشار بارها و بارها روزنامه‌اش توقیف و خوددش بازداشت شد. ولی این توقیف‌ها و بازداشت‌ها، به هیچ‌وجه نمی‌توانست شاعر آزاده و روزنامه‌نگار سرسخت و مبارز را مأیوس و ناامید کند و از راهی که در پیش گرفته منحرف سازد. چون هر بار به محض خلاصی از زندان یا برگشت از تبعید، باز هم طوفان را با همان مشی و روش، ولی تندتر و کوبنده‌تر منتشر می‌کرد، یا اگر آزاد بود و فقط طوفان توقیف می‌شد، از امتیاز روزنامه‌هایی چون پیکار، قیام، طلعه، آینه افکار، ستاره شرق یا نظایر آن‌ها که وسیله دوستانش در اختیارش قرار می‌گرفت، بهره می‌جست و باز روزنامه‌اش را تحت این نامها منتشر می‌کرد و حرفش را می‌زد.

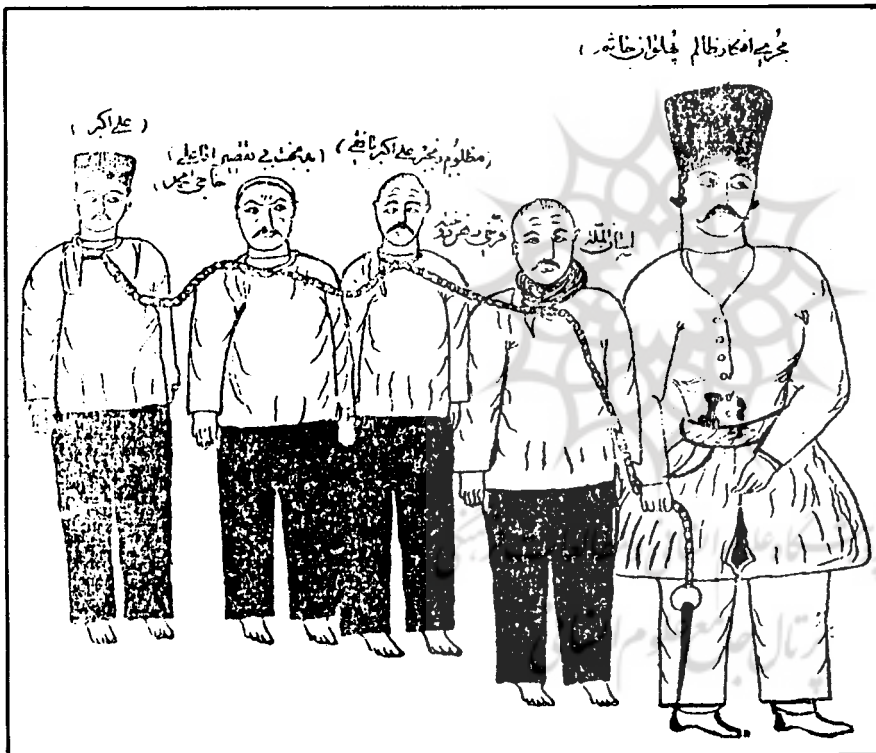
اولین بار که طوفان توقیف شد شماره ۲۲ آن در روز ۲۷ ربیع الاول، و در اولین سال انتشارش بود که به جای آن «ستاره شرق» را قرار داد و در صفحه اول آن هم نوشت:

شدخرمن ما، دست خوش برق، بین  
طوفان به خلاف رسم، شد شرق، بین  
خواهی اگر آن نکات طوفانی را  
در آیینینه از ستاره شرق ببین!

و بعد از آن هم ۱۵ روز دیگر توقیف شد!

### ● یک سرمقاله به سبک آن زمان

در حالی که فرخی در روز ۳۰ اسد ۱۳۰۱ شمسی به سفارت روس که آن روزها خیلی از روشنفکران زمان آنجا را به غلط حامی مبارزان می‌دانستند پناهنده و در آنجا متحصن شده بود، نخستین شماره سال دوم روزنامه خود را با عنوان «تجدید طوفان» منتشر کرد که در بخشی از سرمقاله پرشور و مستدل و افشاگرانه



کامیابی و حصول مقصود تضمین کرد. شاید جمعی از ابتدا تحصن ما را اصول وطن پرستی می‌دانستند، و آنهایی که با نظر نیک‌بینی و حسن ظن به ما نگاه می‌کردند، معترف بودند که اگر تحصن در مقابل فشارهای استبدادی عناصر مرتجع، موجود نمی‌گشت صدمات خشن و جانگدازتری به روح آزادی وارد می‌آمد. با اینهمه، در اثر عدم مساعدت میرزین قوم که مبادا این گوی افتخار را طوفان برآید و به خاطر خونسردی مرگبار اکثریت جامعه، تحصن جزو مسائل عادی محسوب گشته و بی اهمیت گردید.

با بیان این مقدمات، البته تصدیق می‌نمایند که

همیشه تصویب یا تثبیت کرده بود، طوفان هرگز اعتراض نکرده و جنونانه هدف تیرهای جانسوز نمی‌گردید. اگر ما می‌دانستیم که در مملکت ایران اصول پارلمانی جلوه مظلوم استبدادی است، قدم فداکاری و جانبازی در میدان مبارزه ارتجاع نمی‌نهادیم. آری، ما تصدیق می‌کنیم در این محیط به خطا رفته و با چنین پارلمانی که به غلط از وظیفه حتمیه خود، که طرفداری از اجرای قانون اساسی است، مضایقه می‌نماید بوالهوسانه طرفدار اجرای قوانین مشروطیت می‌باشیم!

... در این گروه متفرق، که یکجا جمع شده و نام آن را پارلمان نهاده‌اند، گذشته از آن دسته وکلانی که

## حتی در آلمان هیتلری هم دست از فرخی برنداشتند!

مبارزات قلمی خود ادامه می‌داد و این بار، حکومت تنها به توقیف روزنامه‌اش اکتفا نکرد و در صدد برآمد که خود او را نیز در بند و زندان کند یا اصلاً جانش را بگیرد. ولی چون او نماینده مجلس بود، نخست خواستند از او سلب مصونیت کنند. ولی او برای نجات خود مدتی را در مجلس متحصن شد و سپس پنهانی ایران را ترک کرد و به مهاجرت رفت... وی پیش از آن نیز در سال ۱۹۲۸ به دعوت دولت شوروی برای بازدید از نتیجه ده سال حکومت جدید آنها، به آن کشور سفر کرده بود و چون هنوز حقایق سیاه و کشتارهای خوفناک و تصفیه‌های خونین آن برای جهانیان آشکار نشده بود، فرخی نیز پیش خود مقایسه‌ی بین آن حکومت و حکومت استبدادی و پرخفقان ایران به عمل آورده و در این زمینه یادداشت‌هایی تهیه کرده بود که بعدها در روزنامه طوفان چاپ شد.

وی بعد از مراجعت از شوروی که به نام «کشورکارگران و دهاقین» معروف شده بود و نظر مبارزان ایرانی را جلب کرده بود یادداشت‌های سفر شوروی را در روزنامه «طوفان» انتشار داد اما قبل از آنکه بتواند دیدگاه‌های خاص خود را از فضای آزادی و

وقتی در صفحات روزنامه طوفان به اسامی کسانی چون عبدالحسین هژیر بر می‌خوریم که آن روز در شمار احرار بودند و پس از آن به سبب خیانت و خوش خدمتی به مدارج عالیه تکیه زدند، به این فکر می‌افتیم که فرخی چه آسان می‌توانست از راهی که آنان رفته‌اند برود و به جای سلول زندان، در صندلی وزارت و وکالت جای گیرد.

دولت وقت هم در آن زمان به این فکر افتاد. بارها خواست با وسائل گوناگون این مخالف سرسخت را به سوی خود جلب کند اما توفیق نیافت. حتی کار به آنجا رسید که در دوره هفتم با وکالت او از یزد مخالفت نکردند، به این امید که زبان و قلم او را به خدمت دولت بگمارند. ولی فرخی از این امتحان هم سربلند درآمد و در دوره هفتم یگانه وکیل خشن اقلیت ضد دولت بود.

### ● سفر به شوروی...

کم کم استبداد سیاه بر ایران سایه افکند و روزنه‌های امید را یکی پس از دیگری بر دل‌های آزادمردان بست. در این دوران فرخی همچنان به

ادامه تحصن و پافشاری جز افسردگی روح و خفگی احساسات نتیجه نداشت و چون پیوسته اقدامات ما، مبتنی بر عقیده مسلکی بود، و می‌باشد ملاحظه کردیم با وضعیات اخیر، تحصن روزنامه طوفان بهتر از تحصن خود ما می‌تواند موقعیت از دست‌رفته ما را احراز نماید.

اگر چه در این کشمکش حیاتی، ما اقرار و اعتراف به غلط بودن نیت خود نمودیم، ولی باز موقعیت به ما اجازه داده بود و ممکن بود مغلوبیت نوعی را تبدیل به فتح و نصرت شخصی کرده از تحصن خارج شویم؛ چنانکه در تعقیب وعده‌های حضوری امیدوارکننده وزیر جنگ، اگر، عمر تحصن تمام می‌شد، علاوه بر آنکه مانند امروز به تأمین منافع عمومی موفق نشده بودیم، منافع شخصی ما لاقبل بهتر تضمین می‌شد. و شاید همین آزادبخوهران لفظی، ما را به کوتاه کردن زندگانی تحصن سرزنش و ملامت می‌کردند. اما روح آزادخواهی به ما اجازه نمی‌داد که قبل از مسدود شدن طرق موقعیت، با تأمینات شخصی تسلیم گردیم، تا بالاخره نیز مجبور شدیم که حیات معنوی طوفان را تأمین نموده و مانند یک نفر نظامی، بدون از دست‌دادن استحکامات عقیده یا تسلیم نمودن قوای فکری خود به دشمن، با کمال متانت عقب ننشسته، خویشتن را برای حمله ثانوی آماده نماییم.

### ● مخالف یا موافق سردار سپه؟

فرخی مثل همه وطن‌پرستان آن زمان زوال سلطنت قاجار را به چشم می‌دید و می‌دانست که این دستگاه سست‌بنیان، دیر یا زود فرو خواهد ریخت، اما نمی‌توانست قبول کند که حکومت خودکامه دیگری به دست سردار سپه بروی کار آید. نخستین تظاهرات آزادخواهانه و کمی بعد، اقتدارجویانه سردار سپه که گروهی را فریفت و بعضی را از میدان به در کرد، در فرخی مؤثر نیفتاد.

وقتی به دستور نخست‌وزیر نظامی یعنی سردار سپه، مدیران روزنامه‌ها را به چوب بستند و حبس و تبعید کردند، فرخی، به اتکاء قانون، بی‌پروا براین اعمال اعتراض کرد و خود گرفتار حبس و تبعید شد. فرخی در روزنامه طوفان گاهی با اصلاحات قانونی دولت همراهی می‌کرد، و شاید کسانی این عمل را دلیل پشتیبانی از سردار سپه بشمارند. ولی باید توجه داشت که هیچگاه «طوفان» فرخی در برابر بی‌قانونی‌های دیکتاتور آینده، دم فرو نیست و گذشته از این، پایان کار فرخی در زندان سرپاس مختاری، دیگر جای تردید و شبهه برای کسی باقی نمی‌گذارد که او موافق سردار سپه نبوده، بلکه از سرسخت‌ترین مخالفان بوده و به همین دلیل نیز جانش را از دست داده است.

با عرض پوزش نسبت به تأخیر پیش آمده به اطلاع می‌رساند:

### کتاب سال

## کشاورزی، دامپروری و آب ایران

با ارائه آخرین اطلاعات از: مؤسسه‌های کشاورزی، دامپروری، صنایع کشاورزی، آب و برق، ماشین‌آلات، صنایع چوب، جنگل و مرتع، شیلات و آبیزان، آبخیزداری، عمران، صادرات و واردات و... در بهار امسال توزیع می‌شود.

در این کتاب همچنین آمار و اطلاعات مربوط به تمامی زمینه‌های زراعی، دامی و آب از جمله: تولید محصولات کشاورزی و دامپروری، مؤسسات آموزشی در سطوح مختلف، امکانات و توانایی تولید و صدور محصولات کشاورزی، نشریات و مطبوعات، نمایشگاه‌ها و... برای استفاده مدیران، کارشناسان، محققان، برنامه‌ریزان، صاحبان صنایع کشاورزی، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های ذریبط جمع‌آوری شده است.

برای کسب اطلاعات بیشتر به پیش خرید کتاب سال، به صندوق پستی

۱۴۱۵۵۰۵۴۶۷ تهران، محله گرش مکتبه فرمید.

کمیته کتاب سال کشاورزی، تهران، خیابان طالقانی، شماره ۱۴۳، طبقه هشتم.

تلفن: ۶۴۱۷۲۹۴ - ۷۵۳۶۱۳۳ - ۶۴۱۷۲۹۳

## فرخی به هیچ زورمندی نگفت «آری»

حکومت آزاد بیان کند روزنامه‌اش را توقیف کردند و دهانش را بستند و او را مجبور کردند که به خارج از ایران مهاجرت کند. شاید بتواند راه‌های تازه‌یی را برای مبارزه بیابد و حامیان قوی‌تری را جستجو کند.

کسانی که فرخی را در مهاجرت دیده بودند، تعریف می‌کردند که زندگی‌اش در دیار غربت، به سختی می‌گذشت. نخست در مسکو بود و پس از چندی به آلمان رفت. اما در آنجا هم خاموش نماند و مخالفت خود را با رژیم‌می که در ایران مستقر می‌شد، آغاز کرد و قلم مبارزه و سیتزه‌جویش را در روزنامه «پیکار» به چاپ درآورد و همین که «پیکار» چاپ برلن به تهران رسید، خشم رضاشاه را برانگیخت و به دستور او وزارت خارجه، سفیر ایران را مأمور کرد تا علیه فرخی به دادگاه مراجعه کند، به خیال این که در آنجا هم می‌تواند قضات آلمانی را به زیر فرمان خود درآورد. اما وقتی فرخی در دادگاه حاضر شد و به افشگری پرداخت و ماهیت واقعی حکومت استبداد را آشکار کرد و ساعت‌ها درباره مظالم و ستمگری‌ها و قانون‌شکنی‌های آن سخن گفت، قضات آلمانی ناچار او را تبرئه کردند و به محکومیت سفیر ایران رای دادند. ولی سفیر ایران با اینکه در محاکمه محکوم شده بود، باز دست از فتنه‌انگیزی بر نداشت تا بعد از مدتی تلاش و کوشش دولت آلمان را وادار ساخت که برخلاف تمایلات خود دستور اخراج فرخی را صادر کند.

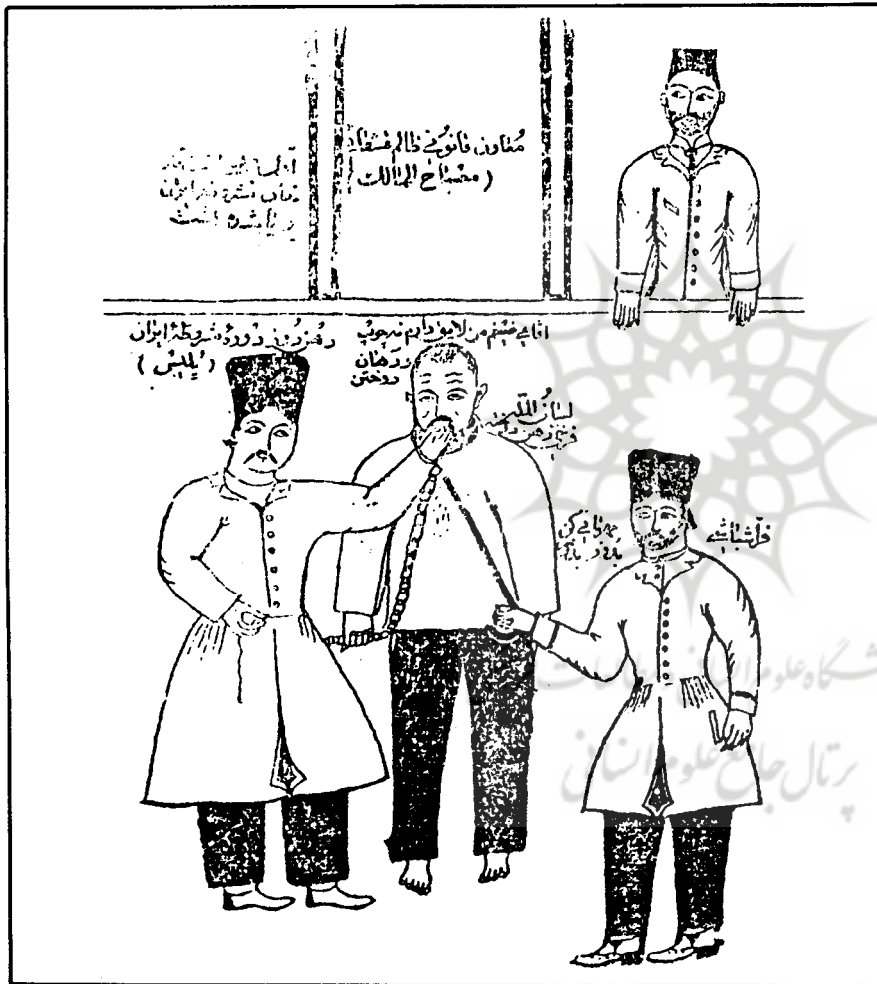
در آن سال‌ها آلمان پناهگاه ایرانیانی بود که افکاری آزاد و مترقی داشتند، دموکراسی نسبی که میان دو دیکتاتوری ویلم و هیتلر پدید آمده بود به دانشجویان ایرانی فرصت می‌داد تا در دانشگاه برلن از افکار نو و اندیشه‌های آزادخواهانه آنجا توشه کافی بگیرند و خود را برای یک مبارزه جدی علیه استبداد و دیکتاتوری در ایران آماده سازند.

فرخی از دور و نزدیک درباره این آزادگان چیزهایی می‌شنید، اما وقتی توانست آنها را به درستی بشناسد که همه آنها در زنجیر پلیس سرپاس مختاری گرفتار شده بودند. اگر سن و سواد فرخی اقتضا داشت، او هم می‌توانست از دانش اروپایی آن روز بهره کافی ببرد و در زمره علما و دانشمندان و ثورسین‌های عصر خود منظور شود. هم چنانکه بسیاری دیگر نیز این چنین بودند.

سرانجام دسوازی معیشت و تنگدستی، به همراه وعده‌های تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه کار خود را کرد و او را به ملاقات وزیر قدرتمند

دربار پهلوی فرستاده. در نتیجه بار دیگر او به ایران کشیده شد، اما به زودی معلوم شد که اعتماد و خوش‌بینی او به سردار معظم خراسانی بیهوده بود، چون وقتی به ایران برگشت بلافاصله به او پیشنهاد کردند تا با شهربانی همکاری کند. اگر چه آن روزها همکاری با شهربانی کار بسیاری از بزرگان و رجال عصر بود و بسیاری از کسانی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ رخت آزادیخواهی بر تن کردند، پیش از آن

فعالاً بیکار و تهی‌دست هستم هر یک در حدود استطاعت مبلغی به عنوان قرض به من وام بدهید تا در موقع مقتضی بپردازم.» این موضوع طرف توجه سرلشکر آیرم رئیس شهربانی رضاشاه واقع شد، پس شخصاً با فرخی ملاقات کرد و به او گفت که: «وام گرفتن از دوستان صورت خوشی ندارد، در تشکیلات شهربانی شغلی بپذیرا...» اما، فرخی مبارز که گدایی را به کارکردن برای شهربانی حکومت



مزدبگیر شهربانی بودند، اما فرخی این چنین نبود. چون اگر نادرست و ناپاک و جاسوس‌پیشه متولد شده بود، به آسانی می‌توانست سال‌ها قبل از آن روز در «اداره سانسور» شغلی بگیرد یا در روزنامه‌های دولتی مشغول کار شود، اما او به این تنگ تن در نداد.

حسین مکی در حاشیه دیوان فرخی می‌نویسد: «...فرخی مراسله‌یی به طرز بخشنامه به تمام دوستان صمیمی خود می‌نگارد که چون

دیکتاتوری ترجیح می‌داد، هرگز قدم به شهربانی نگذاشت.

بقیه ایام عمر فرخی یزدی نیز در ناکامی و تحت مضایق مختلف سپری شد. او تا واپسین لحظات عمر باکزی‌ها و نادرستی‌ها با شجاعتی که هرگز خلل نیافت مبارزه کرد و زندگی را در شرایطی بدرود گفت که دژخیمان و زورمندان از همان آخرین نفسهای او نیز در هراس بودند.